

## در پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

### بسوی وحدت تمام مانویست های افغانستان و تدارک برای جنگ خلق بشتابیم!

جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست چین و در راس آنرفیق مائوتسه دوندرسال 1949 به پیروزی رسید. ارتش ر هائیبخش خلق چین اردوی چندبرابر بزرگ فنودال- کمپرادور های چین را که به واسطه امپریالیزم امریکاتادندان باتسلیحات و تجهیزات سبک و سنگین مسلح و مجهز شده بود، شکست داده و چین را آزاد ساخت. پیروزی ارتش خلق، سرآغاز تغییر بنیادی چین بود و تأثیرات عظیمی را در مقیاس جهانی بجا میگذاشت. "تغییرات بنیادی" به این معنی که در این تحول، تنها یک رژیم واژگون و رژیم دیگر جای آنرا نمیگرفت، بلکه یک نظام اقتصادی- سیاسی از بنیادواژگون میشد و جای آنرا یک نظام اقتصادی- سیاسی نوین میگرفت. جامعه از مسیر حرکت بسوی انحطاط و قهقرابازگردانده و بسمت اعتلا و پویائی حرکت می افتاد. چند صد میلیون استعمار شونده بر سر نوشت تاریخی خویش دست یافته و کارگران به حیث طبقه تحتانی استعمار شندگان جامعه به طبقه حاکم تبدیل میشد. در این تحول نیروی نفرت از ستمو استعمار، انرژی و شوق ایجادگری باتوانائی بالفعل صد هاد میلیون انسان در هم می آمیخت و میرفت تا جامعه شگوفالونده نوینی را که چین هیچمانی بخود ندیده بود، ایجاد کند. به اینصورت باین پیروزی در چین یک مبارزه بیماندوبی سابقه میان نوین و کهن در مغز انسانها و همه ابعاد زندگی اجتماعی بطور گسترده براه افتاده بود. این مبارزه چین را به دو جناح کاملاً متضاد پولاریزه میکرد. و هر دو قطب هر کدام باتمام قوامیکوشیدند که چین را در جهتی ببرند که میخواستند. یک جهت، جهت سوسیالیزم و کمونیزم و جهت دیگر جهت سرمایاداری بود. به عبارت دیگر؛ ساختمان سوسیالیزم و مارش بسوی کمونیزم در یکطرف و جلوگیری از آن و سرمایاداری ساختن چین در طرف دیگر قرار داشت. ساختمان سوسیالیزم بمعنی حمله بیشتر بر مالکیتهای خصوصی بود و آن به این معنی که قطعات بزرگ زمین که تا هنوز در ملکیت خصوصی قرار داشتند، بانکها، موسسات مالی، فابریکه ها، شرکت های متوسط و بزرگ حمل و نقل هوائی، زمینی و دریائی، دستگاه های خدمات و... غیره باید در پروسه ساختمان سوسیالیزم به ملکیت جمعی سوسیالیستی درمی آمدند. کمونهای کشاورزی توسعه می یافتند و مدیریت روز افزون کارگران بر کارخانه ها و فابریکه ها گسترش یافته و نقش کارگران در تهیه پلان تولید، ارتباط با کمونهای کشاورزی، طرح تقسیم اوقات کار و ساعات کار و تفریح بارزتر میشد. این راهی بود که مائوتسه دون و سایر کمونیستهای چین از آن طریق دیکتاتوری پرولتاریا را گسترش و استحکام داده و چین را بسوی جامعه بدون طبقه ببرند. اما این کار آسان نبود، زیرا دشوارترین مرحله انقلاب در پیش رو قرار داشت و در این مرحله قطب های انقلاب و ضد انقلاب بیشتر از هر زمان دیگر رو در روی یکدیگر قرار میگرفتند. این رودر رویی در داخل حزب واضح و روشن عمل میکرد. افرادی مانند مارشال پینگ ته هوای به وضاحت با ساختمان سوسیالیزم مخالفت شانرا نشان میدادند. در سال 1952 مارشال پینگ ته هوای در کنفرانس حزب در ماه جولای بالحن اخطار گونه به مائوگفت که "چین آزاد شده، دولت چیانگ کایشک از قدرت بر افتاده و فنودالها و امپریالیزم دیگر در چین قدرت ندارند، از این بیبعدمردم را باید آرام گذاشت و از مصدوره اموال و جایاداشان دست برداشت. اگر این پروسه همچنین ادامه یابد، ارتش به هیچصورتی با آن همکاری نمی کند" (از کتاب مائو بشر بودنه خدا. خاطرات لین کیائو محافظ مائوتسه دون).

مائو در همین جلسه اعلام کرد: "ارتشی که در مبارزه کارگران و دهقانان بر ضد دشمنان آنها نقش بازوی مسلح شانرا بر عهده نداشته باشد، به دهقانان و کارگران تعلق ندارد. من ارتش جدیدی از دهقانان و کارگران چین تشکیل خواهم داد و این ارتش را در ب و داغان نموده و در جهت ساختمان سوسیالیزم و رسیدن به کمونیزم به

پیش خواهم رفت" (همانجا). اگر چندپینگ ته هوای به زودترین فرصت آمده و از خودبه اصطلاح انتقاد کرد در پست خویش (وزیر دفاع) باقی ماند، اما موضوعگیری ایدئولوژیک- سیاسی او تغییر نکرد. او مانند روشنفکران جهان سومی و از جمله روشنفکران افغانستانی مخالفت سیاسی- ایدئولوژیکش را با خط مائو به مخالفت شخصی و فردی مبدل کرده بود. در سال 1953 زمانی که جنگ کوریا آغاز و چین مجبور شد در آن نقش بگیرد، او به تحریک تینگ سیائوپینگ نزد مائو آمده و گفت که بخاطر تقویه روحیه ارتش باید پرسر (مائو آن ینگ) را به جبهه بفرستد. تینگ سیائوپینگ خوب میدانست که اطلاعات امپریالیستهای غربی از سهمگیری پسر مائو در جنگ اطلاع پیدا میکنند و آن واحد نظامی را با تمام قوا مورد حمله قرار میدهند و همینطور هم شد. امپریالیستها و احدمائو آن ینگ را با تمام قوا از آسمان و زمین مورد حمله قرار داده و نابود ساختند. از اینجامیتوان حدت و شدت مبارزه تضادها را در داخل حزب کمونیست چین، دولت و ارتش درک کرد و دید که رهروان راه سرمایه داری با چه مانور ها و تاکتیک هائی افراد جداناپذیر از مائو را از او جدا میساختند تا مائو را تجرد کنند.

این فقط مشتی از خروار مخالفت در عالیترین سطح رهبری حزب بود در درجات پائینتر حزب این اختلافات وسیعتر، پر شاخ و برگ تر و حادثتر میشد. و بهمان مقیاس به فساد و انحطاط بورژوائی می انجامید. مثلاً: یک عضو با قدرت برای یک پست خدماتی یا تخنیککی که در یک اداره یا یک فابریکه به وجود آمده بود از اصل "سزاوار و شایستگی" کار نمیگرفت و مغرضانه عمل و یکی از اعضای خانواده یا یک کسی را که سفارش میشد، استخدام میکرد. این فساد فزاینده حزب را منحط ساخته و شرافت پرولتری بودن را در آن نابود میکرد. در سال 1966 فساد بورژوازی در داخل حزب به حدی رسید یافته بود که دیگر حالت صلح آمیز امکان نداشت. مائو بتاريخ 28 ام ماه اگست 1966 رسماً بورژوازی در داخل حزب و دولت به مقابله برخاست. او توده های میلیونی را به مبارزه برای نجات دیکتاتوری پرولتاریا و دست آورد های انقلاب فراخواند و بر پوستری نوشت که دستگاه فرماندهی بورژوازی را در داخل حزب و اژگون کنید و صدها میلیون چینی به فراخوان رهبر کبیر شان لبیک گفتند. به اینقسم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی آغاز شد.

## انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و رویزیونیسم

در بالا گفتیم که انقلاب کبیر فرهنگی در حقیقت بخاطر اینکه چین بکدام سو باید برود، براه افتاد. اما درک اینکه چین قبل از آغاز انقلاب بکدام سو میرفت یک موضوع بسیار مهم است. چطور میتوانیم بفهمیم که بکدام سو میرویم؟ و در کجا قرار داریم؟ معیار چیست و چگونه موقعیت خود را تعیین میکنیم؟ برای دریانوردان از هزاران سال به اینطرف کمپاس و قطب نما وجود دارد، برای فضانوردان کوردیناتهای فضائی تعیین کرده اند، اما جامعه بشری به سادگی کوردینات های اقیانوس و موقعیت های فضائی نیست و هزاران مرتبه بیشتر از این ها پیچیده تر و بغرنجتر میباشد. تازمانیکه عملاً اقدام به پیدا کردن پاسخ به اینسوال نشویم متوجه پیچیدگی آن نمیشویم. هنگامیکه در صدد برآمدیم تا درک کنیم که در کجا قرار داریم و بکجا میرویم متوجه میشویم که برای پاسخ درست به اینسوال باید درک خود از تئوری های علمی و فلسفی اسباب کار خود را امتحان کنیم.

برای مائوتسه دون و مائویستهای چینمارکسیزم- لنینیسم قطب نما و کمپاس بود، اما تا آن زمان در مارکسیزم- لنینیسم فقط تئوری دیکتاتوری پرولتاریا ابزار ساختمان سوسیالیسم بود و کمونیست ها فکر میکردند که در شرایطی که دشمنان کهن سرنگون شده، دشمنان نوین در بیرون از مرز قرار دارند و فکر نمیکردند که دشمنان نوین در داخل حزب کمونیست رشد و نمو کرده و مانند غده های خبیث سرطانی در ارگانهای حزب و دولت ریشه میدوانند و خود حزب نیز یک ارگان منز و پاک و عاری از بورژوازی تصور میشد. این تز دیالکتیک کهدشمنان خارجی همیشه "شرایط خارجی" یعنی "شرایط دگرگونی" و دشمنان داخلی "اساس دگرگونی" می باشند، در عمل مورد توجه قرار نمیگرفت. مائوتسه دون در گام اول سلاح تئوریک فلسفی

خودیعنی دیالکتیک ماتریالیستی را بدقت مورد مطالعه قرار داد و بآن پروسه واژگونی سوسیالیسم در اتحاد شوروی را به دقت مطالعه کرد. مائودریافت که نقشه های اقتصادی ایراکه رویونیست هابیهانه" ساختمان سوسیالیسم و بهبودی زندگی توده ها" بکار گرفته و نیرنگهای سیاسی و شعارهای محیلانه شان در پایان کار چین سوسیالیستی رابه چین سرمایداری تبدیل میکنند. اوبه اینطریق مارکسیزم- لنینیسم تکامل بخشیده و به عالیتر مرحله تکاملی آن رسانید. این مرحله تکاملی مارکسیزم- لنینیسم- مائویسم یا ایدئولوژی طبقه کارگر در حال حاضر است که این طبقه را بسوی جهان جهان بدون طبقه رهنمائی میکند.

به اینصورت انقلاب کبیر فرهنگی محصول تکامل تئوری های علمی مارکسیزم- لنینیسم بمرحله عالیتر آن بوده و سلاح نوین تئوری- استراتژیک رادر دسترس پرولتاریا قرار میدهد. دریک کلام؛ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی یک جهش کیفی در فهم پرولتاریا از مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم بود. این فهم تمام معیارهای سیاسی و تشکیلاتی سازمانها و احزاب کمونیستی رادنیاتغییر میداد.

رویزیونست های روسی که دیگر کاسه و کوزه شان رازبام رسوائی افتاده و شکسته میدیدند باخشم هستریک برمائوتسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی حمله میکردند. رسانه ها و نویسندگان دولتی کارزار ضدانقلابی رادر روسیه و سایر جمهوریت های اتحاد شوروی به راه انداخته بودند، روزنامه های آن روز با تیترهای درشت مینوشتند که مائوتسه دون و طرفدارانش چین رابسوی ویرانی میبرند، خلق چین از گرسنگی میمیرند و مائوتسه دون به خیال پرستی مشغول است و.. غیره. کارتونست های روسی برای تربیه اطفال باروحیه ضدچینی، کرکترهای "بد" راباهیکل و سیمای چینی به تصویر میکشیدند. این کارزار هابه اندازه خصمانه و نفرت برانگیز بودند که نتایج منفی آن تا امروز بر روحیات روسه باقی مانده. تبعات، فرعیات و چکیده های رویونیسم روسی در خارج از اتحاد شوروی مانند خلق و پرچم در افغانستان، حزب توده در ایران، البعث در عراق و سوریه و.. غیره کارزار ضدچینی رابه اشکال دیگر از پیش میبردند.

اما عکس العمل رویونیستهای چینی تاده سال بعد بر روی صحنه نیامد، زیر انقلاب کبیر فرهنگی تا زمان مرگ مائو در سال 1976 کماکان ادامه داشت. و بعد از مرگ مائو آنها مائوئیست ها رادر کارخانه ها، کمون های کشاورزی، دانشگاه ها، نهاد آموزش و پرورش و.. غیره یک به یک بقتل رسانیدند. این نشان میداد که رویونیسم چینی کمتر از رویونیسم روسی از مائوئیست ها و انقلاب کبیر فرهنگی دل متفر و منزجر نیستند. آنها آن عده از مائوئیست های مشهور را که نمیتوانستند بطور بزدلانه بقتل برسانند به زندان انداختند که رفیق چیان چینگ همسر مائوئیکی از آنها بود. رهبر و پیشوای این جنایت ضد پرولتری تینگ سیائوپینگ بود. اوبعدا در مخالفت با انقلاب کبیر فرهنگی نوشت که "این ماجراجوئی بزرگ مائوچین راسالهابه عقب برد." و در جای دیگر مینویسد که "مابعد از در هم کوبیدن توطئه گری های بانداچار نفری مارکسیزم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون رابطور علمی جانشین دکتترین انتزاعی، دروغین و ضد علمی آنها ساختیم و چین رانجات دادیم." (در باره مائوتسه دون و مائوتسه دون اندیشه. آثار منتخب تینگ سیائوپینگ- جلد 1- 1982).

اکنون در ست چهل سال از مرگ رفیق مائوتسه دون میگذرد، در ظرف این چهل سال چین سوسیالیستی به چین سرمایداری تبدیل گردیده و به دومین قدرت بزرگ اقتصادی دنیای تبدیل شده است. امروز چین مقام بزرگترین غارتگر ثروت های قاره افریقا را بخود اختصاص داده و قسی القلب ترین استعمارگر خلقهای

کنندگان را آزار ندهند. آنها دسته دسته در صف می ایستند و استخدام کنندگان پس از خواندن سوانح شان با اشاره سر به آنها میفهمانند که بروند یا بایستند. تولیدات چینی دیگر در سراسر جهان بعنوان اجناس بی کیفیت، نامرغوب و یکبار مصرف شهرت یافته اند. چینی هادر اروپای شمالی بعنوان ملت بیفرهنگ، بی ادب و حریص شهرت یافته اند، در حالیکه چین از نظر تاریخی یکی از مقدم ترین جامعه بشری بوده و فرهنگ چندین هزار ساله دارد. این واقعیت های داخلی و خارجی امروز چین است و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی ماجراجوئی مائوتسه دون نبوده بلکه اساساً باخطر جلوگیری از سقوط چین به چنین مرداب متعفنیه براه افتاده بود. سیر سقوط چین بسوی این مرداب در طی این چهل سال به اندازه ای سریع بوده که امروز چین به یکی از سه بزرگترین دشمن محیط زیست بشر تبدیل گردیده است (ایالات متحده امریکا، چین و هندوستان). حقیقت اینست که تینگ سیائوپینگ و شرکایش "چین رانجات ندادند" بلکه آنرا با تمام قوا بسوی این مرداب تیلاکردند. امادریان و افغانستان، خیانت تینگ سیائوپینگ و اصحاب به انقلاب و طبقه کارگر چین و جهان از جانب "حزب رنجبران ایران" و "گروه انقلابی افغانستان" باگرمی مورد استقبال قرار گرفت. داکتر فیض رهبر گروه انقلابی (بعدا سازمان رهائی افغانستان) خیانت آشکار تینگ سیائوپینگ به انقلاب را "مرداخلی چین" خواند. او به پیروی از تینگ خاین از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی پشتیبانی نکرد و چنانچه تا امروز دست آوردهای ایدئولوژیک و سیاسی تئوریک و فرهنگی این انقلاب یعنی مائویزم را قبول نکرده است.

زنده یاد مجید کلکانی نیز با علم به خیانت تینگ سیائوپینگ به انقلاب پرولتری و آگاهی از انحراف چین بسوی سرمایه داری، در نیمه دوم دهه پنجاه شمسی برادرش "عبدالقیوم رهبر" را در معیت عبید (ا. م. رهبر کنونی سازمان رهائی افغانستان) به چین فرستاد. او از طریق پکن ریویو، از مبارزات مائویست ها علیه تینگ خاین آگاهی داشت و میدانست که تینگ یک رویزیو نیست خاین بخلق و انقلاب میباشد. مجید همچنین میدانست که رویزیونیست های چینی با تمام قوا مشغول غارت و خصوصی سازی دست آوردهای انقلاب و ویران ساختن سوسیالیزم میباشدند. این غارتگری و چپاول در سالهای 1355 و 1356 هر یکبار در پکن ریویو به تفصیل بنام تصحیح گام های اشتباه آمیز گذشته گزارش داده میشدند. در سال 1356 چندین صفحه در یکی از شماره های پکن ریویو در نقد اسلوب کار مدیریت فابریکه هابواسطه کارگران و همچنین کمونهای کشاورزی آمده بود و نویسنده از ناکامی آنها در میزان تولید قبل از قبل پیش بینی و پلان شده صحبت میکرد. هیچکس نمیتواند بگوید که مجید کلکانی در آن سطح از درک مطالب نبود که نداند اینگونه کارها عقبگرد و پشت پازدن به مالکیت جمعی و ویران ساختن سوسیالیزم است. و هیچکس نمیتواند ادعا کند که مجید در سال 1357 و 1358 به این ایقان نرسیده بود که دولت و حزب حاکم بر چین یک حزب و دولت سرمایه داری بوده و دو تشکل ضد پرولتری و ضد انقلابی میباشدند. سوال اینجاست که: اگر مجید کلکانی مارکسیست بود، پس چطور بخود اجازه داده که با یک حزب و یک دولت ضد انقلابی و خاین به پرولتاریا و سوسیالیزم ارتباط برقرار سازد و حتی برادرش را در همراهی یک رویزیونیست معلوم الحالی که خود او را از نزدیک می شناخت به چین بفرستد؟ آیا میتوان مارکسیستی را سراغ داشت که علی الرغم علم به ضد پرولتری بودن یک حزب و دولت خاین به انقلاب و پرولتاریا، باز هم برای کمک بسوی او دست دراز کند؟ در این جای بحث نیست که سیاست و اقدامات سیاسی هر کس را ایدئولوژی او تعیین میکند یعنی هر کس از هر جایی که ایستاده است دنیا را می بیند و همچنین این سیاست یا تعقیب خط سیاسی مارکسیستی است که افرادر مارکسیست میسازد و اثره ها و اصطلاحاتی که او در نوشته هایش بکار میبرد و یاد او اطواری که از خود اینجوا و آنجا نمایش میدهد.

تاسف آور اینست که اکنون هستند کسانی که هم خود را مائویست و طرفدار انقلاب کبیر فرهنگی میدانند و هم اینگونه حرکت های ضد مائویستی مجید کلکانی را نادیده میگیرند. چه چیز می موجب میشود که اینگونه افراد دو موضع گیری متضاد را با هم بینه بزنند و سازش بدهند؟

## گوشه ای از تاثیرات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بر چین و جهان

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا برای ده سال دیگر از دستبرد رزنانه رویونیست های خاین نجات داد. مارش بسوی کمونیزم را حفظ و مالکیت های خصوصی بیشتر را در جمع مالکیت جمعی سو سالیستی در آورد. ارتش را مجدداً سازمان داد و افسرانی را که بواسطه پینگ ته هوای ولین بیائوبه منظور و مقصد فلج ساختن انقلاب و فاسد کردن ارتش در پست های مهم کار گذاشته شده بودند به پست های دیگر منتقل ساخت. تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی را در خدمت انقلاب و مطابق به نیاز های ساختمان سوسیالیزم و توسعه نیرو های مولده انکشاف داد. قبل از آن در دانشگاه ها افرادی آموزگار بودند که آگاهی شان از جهان و جامعه به تولید و مبادله فئودالیزم و سرمایه داری خدمت میکرد. در مدارس مانند مدارس افغانستان ذهن دانش آموز با اثبات قضیه فیثاغورث (پیتاگوراس) خسته میشد و به شاگردان یاد میدادند که دم خوک چندان مهره دارد، اما انقلاب کبیر فرهنگی تمام زیر و بم تعلیم و تربیه را بطور بنیادی تغییر داد. دانشگاه های توده ای که در آنها لازم نبود تعداد مهره های دم خوک را یادداشت و به وجود آمدند. تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی بر اساس نیاز های ساختمان سوسیالیزم عیار شد. این تحولات شگرف که به یکبارگی متد تحصیل کلاسیکال و عقبمانده را واژگون میساخت داد و اوایلای آموزگان آگاه به تعداد مهره های دم خوک را بلند کرد و رویونیست های روسی و امپریالیست ها هیاهوی براه انداختند که مائوتسه دون بر ضد علم و دانش انقلاب کرده است.

انقلاب کبیر فرهنگی، انقلاب را بطور عملی در داخلیت های ملی غیر "حان" در چین برد. قبل از آن در پلنوم ششم حزب کمونیست چین رفیق مائوتسه دون اصل "حق برابری ملیت های چین" را به تصویب رسانیده ولی فرصت بردن انقلاب در بین آنها میسر نشده بود زیرا دلیل عقبماندگی بورژوازی مسئله حق جدائی ملیت ها هنوز وجود نداشت و روشنست که بدون یک جنبش ملی نمیتوان از جدائی ملی صحبت کرد. Liang Wang در رساله اش تحت عنوان "نگرانی مائوتسه دون در مورد اقلیت های ملی" می نویسد: "زمانیکه مادرین آن بودیم، صدر مائوانستیتوت خاصی را برای مطالعه تاریخ و فرهنگ اقلیت های ملی غیر حان تاسیس کرد. و برای تعلیم و تربیه دختران و پسران اقلیتهای غیر حان بهترین و مهر بانترین آموزگاران حزبی را مقرر کرد تا انقلاب را در داخل آنها ببرند".

اما بیدار ساختن اقلیتهای ملی یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی از رخوت هزاران ساله فئودالی و بیرون ریختن مزخرفات مذهب و معیار های ارتجاعی سنتی از ذهن آنها کار آسانی نیست. فقط تحت زمین لرزه های انقلابات فرهنگی است که دیوار های کهن ارتجاع و خرافات فئودالی از ذهن توده هائیکه برای هزاران سال تحت ستم ملیت ستمگر و استثمار طبقات استثمارگر ملیت خویش قرار داشته اند، ویران میشوند. انقلاب کبیر فرهنگی این دیوار ها در بین اقلیت های میائوها، فاهها، هوی ها، ماها، ایغور ها، مغول ها و تبتی ها ویران ساخت. در تبت که بزرگترین اقلیت ملی بعد از حان زندگی میکنند، قبل از انقلاب کبیر فرهنگی علیرغم حاکمیت سرخ، توده هادر تاریکی خرافات رنج های بیشماری را متحمل میشدند. لاماها و کشیشان مذهبی بودیستی از قرنها به اینطرف توده ها را به زمین بوسی تربیت کرده بودند. بر طبق مذهب لامائی دست زدن به فلزات بطور عام و آهن بطور خاص برای توده های دهقان و شبان گناه کبیره بود. دهقانان در کشاورزی از ابزار چوبی که بواسطه تجار های وابسته به خاندان لاماها از چین و هندوستان وارد میشدند، استفاده میکردند. در این مذهب کشتن یک زنده جان ممنوع شمرده میشود و لو این زنده جان یک سوسک مضر باشد. در سایه این خرافات لاماها و طبقات حاکمه برگردن توده ها سوار بودند و شور و شهاو عصیان های آنها را که با سلاح چوبی برپا میشدند با شمشیر و نیزه های آهنین که دار و غه ها و عسس های لاماها حمل میکردند بچاک و خون میکشیدند.

رویزیونیست های که در حزب و دولت مرکزی در چین قدرت داشتند، اداره تبت را به یک جنرال سپرده بودند. این جنرال نیز همین وضع را بیهانه "حفظ آداب و رسوم ملی- فرهنگی اقلیت های ملی" حفظ میکردند. اماوقتی انقلاب کبیر فرهنگی آغاز شدگار دسرخ مائوئیست این وضعیت را به نبرد طلبیدود هقانان و شبانان را که تاچندی قبل فکر میکردند که اگر علیه لاماهاحتی فکر کنند آسمان بر سرشان فرو میریزد، بسیج ساخته وبر علیه قدرت معبدها و لاماهابمیدان آوردند. آنها در ساعات اول میترسیدند که آسمان فرو خواهد ریخت و یا زمین دهن باز کرده آنها را خواهد بلعید، اما در آخر روز دیدند که آسمان برجایش باقی مانده و زمین مانند دیروز سخت و جامد است و فقط خشم انبار شده هزاران ساله از قلب آنها بیرون ریخته است. وقتی آنها به تفنگ دست زدند، میترسیدند که اجدادشان از آسمان فرود آمده و آنها را مجازات خواهند کرد، اطفال شان را با خود برده و خانه های شان را به آتش خواهند کشید، اما در آخر روز دیدند که هیچ کسی از آسمان فرود نیامد و خانه ها و بچه های شان مانند دیروز زنده و سالم باقی ماندند. (مادر آینده گزارش مفصلی را از اوضاع تبت و اثرات انقلاب کبیر فرهنگی در آن به نشر خواهیم سپرد). به این قسم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بود که خلقهای ملیت های تحت ستم را از اسارت سنت های قرون اوسطائی که به ارتجاع خدمت میکردند، رها ساخت.

گار دسرخ انقلاب را با همین مضمون در داخل فاهها، میائوها، ماهها، هوی ها، ایغور ها و مغول ها نیز بر دوسلطه سیاه مذهب و سنت های قرون اوسطائی را در هم کوفت و زمینه ذهنی رشد اجتماعی آنها را مهیا ساخت. برهانی که در عقب این حملات گسترده بر ارتجاع اقلیتهای ملی قرار داشت در گام اول این بود که عقبماندگی اقلیت های ملی چین به ستمگری ملی حان ها کمک میکرد و سوسیالیزم با وجود ستم بر زن و ستمگری ملی نمیتواند ساخته شود. اما رویزیونیست های چینی به بیهانه های مختلف مانند احترام به فرهنگ ملی اقلیت ها، دادن آزادی مذهب به اقلیت ها و برخورد سازنده با داشتن آنها از داشتن حق مساوی با ملیت حان، در نظر داشتن تناسب و فرق هائیکه آنها با ملیت حان دارند و غیره، تمام علل و ضمایمی را که به عقب مانده بودن آنها منتهی میشد، حفظ میکردند.

اثرات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در خارج از چین نیز فوق العاده وسیع و عمیق بود. این جهش بزرگ ایدئولوژیک- سیاسی خیزش های عظیم دهقانی را در آسیای جنوبی داشت. علیرغم ماجراجوئی های تفرقه افکنانه چون لای و تفتین رویزیونیست های اتحاد شوروی بین چین و هند بر سر اختلافات مرزی، جنبش تلنگانه به جنبش ماهیتا مائوئیستی نیگز الباری تکامل کرد و تهداب یک جنبش وسیع و واقعی مائوئیستی را در هند گذاشت که تا امروز قهرمانانه مبارزه میکند. در مالیزیای حزب کمونیست جنگ خلق را به راه انداخت و سلطه امپریالیزم را در جنوب شرق آسیا به مبارزه طلبید. در ترکیه یک جنبش مائوئیستی تحت رهبری رفیق ابراهیم کاپیباک آیا به راه افتاد. در سریلانکا یک حزب مائوئیستی به وجود آمد. در پرتو جهانی این انقلاب بود که "سازمان جوانان مترقی" تحت رهبری رفیق اکرم یاری به وجود آمد. این سازمان جنبش دموکراتیک نوین را به وجود آورد که در تاریخ سیاسی افغانستان بزرگترین، فراگیرترین و دوررس ترین جنبش انقلابی کشور بشمار میرود. انقلاب کبیر فرهنگی جنبش انقلابی فلیپین را که تا آنروز تحت تاثیر برادران لاوا را است به چپ و از چپ به راست لم میداد ماهیتا تغییر داد. این انقلاب در آسیا، آفریقا، امریکای لاتین رهبران بزرگ انقلابی مانند رفیق چارو و مدار، رفیق ابراهیم کاپیباک آیا، رفیق اکرم یاری، رفیق سان موگاتاسان، رفیق جو ماسیسون، رفیق ابی مایل گوزمان را الهام بخشیده و از نظر ایدئولوژی سمت و سوداد.

انقلاب کبیر فرهنگی سازمانها و احزاب کمونیستی جهان را به دنیای متضاد و متخاصم اند تقسیم کرد، احزاب و تشکلهای کمونیستی واقعی که امروز با افتخار درفش مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم را حمل میکنند و احزاب و تشکلهای که واژه ها و مصطلحات کمونیستی را در جملات شان بکار میبرند و خود را مارکسیست- لنینیست و برخی هم خود را مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه میگویند. نوع اول این احزاب و تشکلهای کمونیستی رسالت عظیم تدارک و انجام جنگ خلق و انقلاب پرولتری را بر عهده دارند و تحت کوهی از مشکلاتی که امپریالیزم سرمایداری و مزدورانش بر سر راه آنها قرار میدهند، طی

طریق میکنند. نوع دوم یادپرلمانهای فرمایشی پرحرفی میکنندویاز طریق احزاب راجسترشده دول ارتجاعي ودست نشانده به اغواو فریب خلقهای جهان مشغول اند. سازمان رهائی افغانستان وسازمان آزادیبخش مردم افغانستان(ساما)دونوع از تشکلهای نوع دوم در افغانستان اند. اینها هر دو اژه های کمونیستی وترمینالوژی های انقلابی را برای اغفال اذهان جوانان مایل به انقلاب درجملات شان بکار میبرند. اما هر دو احزاب راجسترشده داشته ودرپرلمان فرمایشی کابل درجهت تحکیم سیاست اشغال افغانستان فعالیت میکنند. سخنان رادیکال اعضای این تشکلهای از طریق احزاب راجسترشده و رسانه های وابسته ماهیت ضددموکراتیک یک نظام دست نشانده را استتار نموده وآنرا یک رژیم دموکراتیک که تحمل بیان مخالفینش را دارد، سرخاب وسفید آب میزنند.

چکیده های این دودسته مانند "سا" و"ساما- ادامه دهندگان که از پیشگامان ورهبران شان برسر تقسیم عایدات انجوتی رنجیده اند، بجای آنکه اشغالگران ورژیم مزدور آنها را مورد حمله قرار دهند از مائویست های افغانستان برای دستگاه اطلاعات امپریالیست هاجاسوسی میکنند، نام ومشخصات آنها را به ارتجاع و امپریالیزم گزارش داده واز این طریق توجه آنها را جلب میکنند. به این قسم آنهاشان میدهند که "مارکسیست-لنینیست- مائوتسه دون اندیشه" اند.

مائویست های افغانستان با ایمان به اینکه مائوتسه دون مارکسیزم- لنینیزم را تکامل داد این تکامل (مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم) انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را رهبری نمود. مامارکسیزم- لنینیزم- مائویزم (نه کمتر و نه بیشتر از آن) را ایدئولوژی رهنمای خویش خوانده وباتمام قوا صادقانه میکوشیم تا تمام حرکات سیاسی، اخلاقی ومدنی خود را مطابق باتئوری های این رهنمودر هائی بخش عیار سازیم. ما بر خلاف آنهاست که اینجا کمونیست اند و آنجا قاچاقبر، اینجا کمونیست اند و آنجا فعال مدنی در خدمت امپریالیزم، اینجا کمونیست اند و آنجا "قوم دوست"، میکوشیم در هر جا تاحدی که میتوانیم کمونیست باشیم ورفاقتها، نشست و برخاست وخوشی و غم خود را بامعیارهای کمونیستی ورفقای کمونیست عیار سازیم.

### مائویست های افغانستان

28 اکت 2016

## آدرس مکاتبه با ما

Post Box 1  
Station H  
Montreal Quebec  
H3G 2K5  
**CANADA**

آدرس الکترونی ما  
[Shoresh2008@gmail.com](mailto:Shoresh2008@gmail.com)

آدرس صفحه الکترونیک  
[www.shoresh.eu](http://www.shoresh.eu)